

فراموشی، کمترین خواست جنایت کاران

روان شناسان، فیلسوفان، شاعران و دانشمندان هرکدام از زاویه ی دید خود به پدیده ی فراموشی و فراموشکاری، علت های آن و اینکه چرا و چگونه قسمت زیادی از معلوماتی را که روزانه از طریق حواس پنج گانه وارد مغز ما میشود از یاد میبریم، و یک بخش دیگر آنرا برای همیشه و تا زمانی که مغز ما از کار نیافتده است حفظ میکنیم، و هر زمانی هم که خواسته باشیم دوباره احضارش کرده میتوانیم، نظر انداخته اند. نه تنها شاعران و فیلسوفان، که زورگویان ورهزنان تاریخ هم اهمیت این پدیده را به خوبی کرده اند، و از آن نفع برده اند.

اینکه بدون برخورداری از این توانایی زنده گی انسان ها چگونه میبود پرسشی است که پاسخ دادن به آن کار ساده ای نخواهد بود. اگر تمام اطلاعاتی راه که روزانه وارد مغز ما میشوند حفظ میکردیم، اگر چهره ی صد ها و هزار ها انسان را که روزانه در خیابان های شهر میبینیم همه را بیاد میداشتیم، اگر تمام اطلاعاتی را که در طول بیست و چهار ساعت از طریق رسانه های گوناگونی و یا ماشین های تبلیغاتی چون تلویزون، رادیو، انترنیت، روزنامه و کتاب و ده ها وسیله ی دیگری که برای ما فرستاده میشوند، همه در حافظه ی ما حک میشدند، معلوم نیست در آن صورت ما چگونه موجودی میبودیم و جوامع که در آن میزیستیم براساس کدام نظامی اداره میشد، دین و برخورد آن با آدم ها چگونه میبود، سیاست چگونه میبود، هنر چی شکلی میداشت، اقتصاد چی نوع میبود و ده ها و صد ها پرسش دیگری که مییشود مطرح کرد.

به همین ترتیب اگر که تمام آن اطلاعاتی را که از دنیای بیرون اخذ میکنیم دوباره با گذشت زمان یا تغییر مکان از حافظه ی ما خارج میشد، شاید هنوز هم در مغاره های کوه ها زنده گی میکردیم و هنوز هم در مراحل ابتدایی تکامل قرار میداشتیم.

اما خوشبختانه ویا هم بدبختانه طبیعت برای رفع این معضله چاره ی سنجیده است، در غیر آن جمجمه ی ما باید چندین برابر بزرگتر از تنه ی ما میبود تا تمام عملوماتی را که در طول هفتاد هشتاد سال داخل مغز میشود میتوانست آرشیف کند. مغز ما در طول تکامل خود یاد گرفته است که کدام بخش معلومات وارده را حفظ کند و کدام بخش را به فراموش خانه ذهن بسپارد، کدام چهره ها را از یاد ببرد و کدام یکی را به خاطر بسپارد. شاید هم فقط همین قدرت انتخاب مغز میان اطلاعات مفید و اطلاعات زاید است که انسان ها را در طبیعت در چنان یک موقعیت ویژه ی قرار داده است که هیچ زنده جان دیگری از آن برخوردار نیست.

حوادثی در زنده گی انسان ها رخ میدهد که بعد از گذشت چند ساعتی فراموشش میشود، اما حوادثی هم هستند که تا انسان زنده است فراموشش نمیشود، هر قدر هم که خودش و یا هم دیگران در فراموش کردنش تلاش بورزند، موفق نخواهند شد. برخلاف، به هر پیمانه ی که ما در از یاد بردن و فراموش کردن چیزی تلاش کنیم به همان اندازه در حفظ و جاودانی شدن آن کمک خواهیم کرد.

بر عکس حوادث دیگری که با رنگ نوشته میشوند، هفتم و هشتم ثور دو روزیست که با خون و خنجر نوشته شده است، با خون صد ها هزار انسان بی گناه، هم در حافظه تاریخ و هم در صفحات حافظه ی انسان های سرزمینی به نام افغانستان. و گمان نمیرود که مغز هیچ انسان سالمی توان فراموشی پیامد ههای این دو روزه سیاه را داشته باشد و نه هم خواست فراموشی آنرا.

این قدرت، قدرت انتخاب میان فراموشی و حفظ رویداد ها، در دست اراده ی آگاه انسان ها نیست تا بتوانند به خواست خود ویا هم به خواست رهنان تاریخ لکه های خون این روز های شوم را که سر آغاز کشتارهای سی سال اخیر میباشد از حافظه ی خود شستشو کنند. سرخ این قدرت را طبیعت در دست نیروی دیگری داده است و کلید آنرا در جایی گذاشته است که دست عقل سازش کار و معامله گر ما به آن رسیده نمیتواند. اگرکه چینن میبود خدایان و آفریننده گان این دو روز سیاه تمام حوادث سه دهه گذشته را یا با زور ویا هم با پول از ذهن انسان های این سرزمین و هم از صفحات تاریخ آن نابود

میکردند، همان گونه شهرها و دهات را با هزاران انسانش، یکجا با شرف خود، اگر که داشتند، نابود ساختند.

آهویی که با چشمان نا امید خود نظاره گر دریدن گلوی چوچه اش است و می بیند که چگونه دلبندهش در زیر تیغ تیز دندان های پلنگ جان میدهد و خود از فرط غم و درد این طرف و آن طرف قدم میزند. پس از آن که این صحنه از برابر چشمانش دور میشود همه چیز را فراموش میکند، و به زنده گی حیوانی خود ادامه میدهد، فراموش میکند، شاید نبخشد. اما چی کسی میتواند درد این آهو را در آن لحظاتی که چوچه اش در کام پلنگ دست و پا میزند و جان میداد حس کند؟

چی کسی میتواند درد و ماتم مادری را که فرزندانش طعمه ی راکت پراگنی های هشت ثوری ها شده اند حس کند؟ آیا از یاد آن پدر و مادری خواهد رفت که فرزندان جوان شان در میان چهار دیواری های زندان، در عقب میله های آهنین و در مقابل چشم های پر از خون مستنقین دوزخ را تجربه کردند و یا هم در پولیگون های مرگ زنده زیر خاک شدند و مرگ را در زنده گی تجربه کرد؟

فراموشی و از یاد بردن تمام این جنایات کمترین چیز است که این گرگان درنده از مردم، از قربانیان جنایات خود طلب میکنند. میخواهند همه چیز فراموش شود. فقط فراموشی و پاک شدن حافظه مردم از این جنایات است که این گرگان را میتواند راضی بسازد. نه بخشش خواستن شان و طلب بخشش از مردم. آنها طلب بخشش نمیکنند، بخشش چیزی است که باید مردم از آنها طلب کند، نه عکس آن. تقاضای فراموشی میکنند، البته نه به خاطر این که مردم همه چیز را فراموش کنند و آنها را آرام بگذارند تا به زنده گی خود ادامه بدهند، بلکه به این خاطر که آنها مردم را آرام بگذارند، به سخن دیگر اگر مردم تمام آن جنایات و جنایت کاران را فراموش نکنند، جنایات و کشتار بیشتری منتظر شان خواهد بود. پس چی بهتر که مردم بر خود رحم کنند، گذشته را در گورستان گذشته گور کنند و خود را آماده دعا گویی و باج پردازی جنایت کاران بکنند.

چرا از مردم به جای فراموشی طلب بخشش نمیکنند؟ چون بخشش خواستن به معنی پذیرفتن جرم است. کسی بخشش میخواهد که جرم و جنایتی را مرتکب شده باشد. اما اینها نه تنها خود را مجرم و جنایت کار نمیدانند بلکه از مردم میخواهند تا زنده اند بار کثیف آنها را همیشه بدوش بکشند. مردم را مدیون خود میدانند، مردم باید همیشه دعا گوی این گرگان و باز مانده گان شان باشد و به انواع گوناگون برایشان جزیه بپردازند. فراموش سازی و مغز شویی از این دست و یا هم تحریف حوادث البته که در طول تاریخ کم نبوده است، کم چی، که این عمل یک رسم معمول تاریخ بوده است. صفحات تاریخ مملو است از این جهل سازی ها که رهنان به زور سرنیزه خواسته اند زیر نام آزادی، مقاومت، جهاد، دفاع از وطن، دفاع از دین خدا و دنیای مردم بر روی جنایات خود پرده اندازی کنند، و کرده اند و هنوز هم میکنند.

هر سال که هفتم و هشتم ثور نزدیک میشود صدای زوزه ی عاملین این جنایات باز یک بار دیگر بالا میشود، گله و شکوه سر میدهند و از مردم طلب فراموشی میکنند. فراموشی طلب کردن نه به خاطر این که مردم از گناه هان آنها بگذرد تا وجدان شان آرام شود، بلکه بخاطر باز کرده هرچه بیشتر راه برای جزیه گرفتن و بهره برداری بیشتر از مردم. جزیه گرفتنی که با چور کردن شهر ها و دست اندازی و تجاوز به زن و فرزند مردم زیر نام غنیمت آغاز شد و تا اکنون زیر نام جهاد و جهادی با غصب زمین و کرسی های دولتی ادامه یافته است.

آهویی که شاهد گلو دریدن دلنبش بود آن صحنه را فراموش میکند.

اما مادری که خون فرزندش در شریان های جنایت کاران و آدم خواران جریان دارد هیچگاه چهره های انسان نما و لب و دندان پر خون این گرگان را فراموش نخواهد کرد.